



۲۰۱۴/۰۸/۱۸

داکتر سید عبدالله کاظم

افکار طرزی - تهداب اصلی تحول در دوره امانی (به تقریب نود و پنجمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان)

محمود طرزی کی بود؟

شناخت محمود طرزی و پی بردن به عمق افکار این بزرگمرد افغان بدون پرداختن و شرح احوال زندگی پرماجرایی او به آسانی میسر نمیشود، زیرا او با گرم و سرد حوادث در روزگار جوانی و دوران مهاجرت و بعد از برگشت به وطن مواجه شده و هر دوره آن برایش پراز تجربه و کسب دانش بود که بعدها او را به یک شخصیت ممتاز و والامقام در ابعاد مختلف دینی، اجتماعی، فلسفی، ادبی و سیاسی عصر خود مبدل کرد.

محمود طرزی در سال ۱۸۶۶، حینیکه مادرش از کابل جانب قندهار در سفر بود، در وسط راه در حواشی غزنی چشم به جهان گشود. هنوز هژده ساله نشده بود که پدرش غلام محمد خان طرزی (شاعر و شخصیت سرشناس عهد امیر دوست محمد خان و امیر شیرعلیخان) با اهل و عیال به حکم امیر عبدالرحمن خان به هند برتانوی تبعید گردید. پس از اقامت دوساله در هند آنها عزم سفر به ترکیه عثمانی کردند. در سال ۱۸۸۵ پدرش در دربار سلطان عثمانی باریاب شد و به حیث مهمان دولت اجازه اقامت در آن سرزمین یافت و در ولایت سوریه در شهر «شام یعنی دمشق امروزی اقامت گزید. محمود طرزی در آنجا با بزرگان و دانشمندان نخست در حلقه دوستان پدر و بعد در حلقه دوستان جوان خود آشنا شد و به فعالیت های تحقیقاتی و شناخت پدیده های عصری پرداخت. او با استعداد سرشاری که در کسب علم و دانش داشت، به زودی بیک چهره سرشناس تبدیل گردید. در سال ۱۸۹۱ با دختر جوان بنام «اسما رسمیه» دختر خطیب مسجد «اموی» ازدواج کرد که ثمره آن جمعا سه دختر و چهار پسر بود. طرزی در سال ۱۸۹۶ از دمشق به استانبول آمد و بنا بر توصیه پدر با علامه بزرگوار سیدجمال الدین افغان معرفت پیدا کرد و مدت هفت ماه را در پای صحبت با سید گذشتاند. طرزی در فضیلت این دیدار با سید میگوید: «علامه یک معدن عرفان بود، از این هفت ماه مصاحبت بقدر هفتاد سال سیاحت دانش اندوختم.»

طرزی پس از وفات پدر و همچنان وفات امیر عبدالرحمن خان هوای دیدار وطن بر سرش زد و در آغاز سلطنت امیر حبیب الله خان در سال ۱۹۰۲ به افغانستان آمد و ضمن باریابی به حضور امیر از هدف سفرش مبنی بر تشنید مناسبات افغانستان و ترکیه یاد کرد، ولی امیر از او خواست تا به وطن برگردد. در سال ۱۹۰۵ محمود طرزی پس از ۲۳ سال مهاجرت و اندوخته بسیار پر بها از دانش و افکار جدید با خانواده و فرزندان خود به کشور برگشت. او به سرعت در بین جوانان و اهل دربار کسب رسوخ و شهرت کرد و با اندیشه ملی گرایان افغان که از سیاست استعماری انگلیس در کشور و منطقه رنج می بردند، همگام و همنا گردید. طرزی در سال ۱۹۱۲ به حیث سر محرر جریده «سراج الاخبار» شروع به کار کرد و دیری نگذشت که محتوای پرفیض نوشته های او، مورد استفاده اهل دانش جدید در داخل و خارج کشور قرار گرفت. در همین دوره است که افکار شهزاده امان الله خان زیر نظر طرزی و یک عده شخصیت ها مبارز هندی مقیم کابل رشد کرد که در دوره سلطنت شاه امان الله همین نظریات و افکار مبنای فکری و عملی شاه جوان را تشکیل داد.

طرزی در دوره امانی دوبار به حیث وزیر خارجه و دوبار ریاست هیئت مذاکرات با جانب انگلیسی (معاهده مسیوری ۲۰ اپریل ۱۹۲۰ و معاهده کابل فیروزی ۱۹۲۱) را به عهده داشت و مدتی نیز به حیث وزیر مختار در فرانسه مقرر شد و پس از سقوط رژیم امانی از راه هرات به ایران و از آنجا به استانبول مقیم گردید و در سال ۱۹۳۳ در آنجا وفات کرد.

علامه طرزی صاحب آثار و نوشته های فراوان است که بعضی در سراج الاخبار و برخی به حیث کتب و رسائل مستقل به چاپ رسیده است و تعداد آن به چهل اثر میرسد. بیشتر آثار او که به شکل کتاب اقبال نشر یافته آثاریست که از زبان ترکی به دری ترجمه کرده است و در اکثر این آثار مطالب ارزنده و مثالهای عملی در مورد پدیده های

د پانوی شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې دليکنيزې بڼې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

عصری از جمله موضوعات ملتگرایی، اسلام و تجدد و نیز انکشاف علم و تکنالوژی منعکس گردیده که مطالعه آن در بین قشر جوان کشور تأثیر عمیق و گسترده بجا گذاشته است.

درباره معرفی افکار طرزی در ابعاد مختلف آثار متعدد طی چند دهه اخیر به چاپ رسیده است، از جمله کتاب «افغانستان در آغاز قرن بیست» که توسط خانم فرانسوی «می اسکنازی» نخست به زبان فرانسوی و بعد به انگلیسی ترجمه و در سال ۱۹۷۹ به چاپ رسیده که متأسفانه این کتاب مهم تا هنوز به درستی یا پشتو ترجمه نشده است. کتاب دیگر مجموعه قطور از: «مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانستان» است که توسط داکتر عبدالغفور روان فرهادی گرد آوری و در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) در کابل چاپ شده و نیز کتاب پرمحتوای خانم داکتر سنزل نوید تحت عنوان «واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰، شاه امان الله و علمای افغان» به زبان انگلیسی است که خوشبختانه این اثر مهم چهار سال قبل توسط دوست گرامی محمد نعیم مجددی به درستی ترجمه و در هرات به طبع رسیده است. کتاب دیگری که مطالب بسیار مهم و عمیق دارد، کتاب «اسلام و سیاست در افغانستان» توسط «اوستا اولسن» به زبان انگلیسی نوشته شده و توسط خلیل الله زمر به درستی ترجمه گردیده است. اثری دیگر که بیشتر با اشعار و جنبه های ادبی آثار طرزی پرداخته توسط بشیر سخاورد تحت عنوان «طرزی و سراج الاخبار» نوشته شده و در تهران در سال ۱۳۸۶ انتشار یافته است. علاوه بر مقالات و رسائل متعدد دیگر از طرف محققان افغان در زمینه به نشر رسیده که ذکر همه در این مختصر نمی گنجد.

اهم نظریات «دوکتورین» علامه طرزی:

محمود طرزی با ورود خود به افغانستان افکار جدید را با خود آورد که بیشتر در سراج الاخبار منعکس گردید. او نه تنها خسر (پدر زن) امان الله خان و برادرش عنایت الله خان بود، بلکه استاد و رهبر فکری هر دو و یک عده جوانان دیگر «مشروطه خواه» نیز محسوب میشد. بطور عموم میتوان گفت که نظریات و افکار طرزی مبنای ایدئولوژیک دوره امانی را تشکیل میداد که بررسی همه جانبه این موضوع ایجاب نوشتن یک کتاب را میکند، ولی در این نوشته سعی بر آنست تا فشرده و خلاصه نظریات یا «دوکتورین» طرزی را یاد آور شوم:

۱ - درک روحیه واقعی اسلام:

طرزی مثل سیدجمال الدین افغان عقیده داشت که: بقای اسلام و ملل مسلمان مربوط به درک روحیه واقعی اسلام است که عاری از نفوذ حکمرانهای مستبد و علمای جاهل میباشد، زیرا همین ها اند که به هدف برآوردن منافع خود، اسلام را از واقعیت های آن دور و ملل اسلامی را ضعیف می سازند. طرزی طی مقاله در سراج الاخبار می نویسد: «علما و مشایخ حقیقی که رهنمای شهره حقیقت بودند و از حق گوئی و محبت به دین از هیچ چیز چشم شان خم نمی خورد، از میان محو و نابود شده بجای آنها از بسیار وقت هاست که علمای سوء قایم گردیدند و در لباس آن علما و مشایخ عظام، برای منافع ذاتی و نفس پرستی خود شان زمامداران امور جمهور عالم اسلام را از عصر هاست که به عظمت و جبروت و از درجه بشریت به ملکوت ارتقا دادند.»

۲ - تجدد گرایی و وطن دوستی:

طرزی معتقد بود که عشق به وطن و تجددگرایی دو روی یک سکه اند. او وطن دوستی را وظیفه دینی هر مسلمان میدانست و می گفت: چون تجدد طلبی و ترقی با دفاع وطن انفکاک ناپذیر است، لذا آموزش و کسب علم وظیفه ایمانی هر وطن دوست محسوب میشود. او با پندار بسیاری از مؤسسات و علمای دینی که تجدد گرایی را بدعت تلقی میکردند، موافق نبود. همین طرز تفکر طرزی بود که حذافصل را بین تجدد گراها و عنعنه گراهای افراطی که اغلب در لباس دین درآمده بودند، به وجود آورد و اصطکاک آن آتش اغتشاش را در افغانستان شعله ور ساخت.

۳ - اسلام و علوم جدید:

طرزی تلاش کرد به مردم واضح سازد که علوم جدید مخالف اسلام نیست. او مثالهای زیاد ارائه کرد که چگونه علوم معاصر از انکشاف علوم توسط مسلمانها در قرون وسطی بهره مند شده است و اکنون زمان آن رسیده که

۱- (سراج الاخبار، جلد ۶ مورخ ۱۶ جوزا ۱۲۹۶ - مطابق ۶ جون ۱۹۱۷، برگرفته از کتاب سنزل نوید: واکنش (عکس العمل - مصحح پورتال) های مذهبی...، صفحه ۵۷)

کشورهای اسلامی از علوم و اختراعات اروپائی استفاده نمایند. او می گفت: غفلت در اشاعه و تطبیق تعقل، زیان بزرگ به خود انسان، به جامعه و به اسلام دارد. به نظر او علت عقب ماندگی مسلمانان در نقص ذاتی اسلام نیست، بلکه سبب آن انحراف مسلمانان از ارشادات واقعی اسلام است. طرزی اسلام را بر مبنای عقل استوار میدانست، زیرا عقل است که مستوجب تکلیف احکام دینی میشود و به حدیث مبارکه استناد میکرد که: «دین مسلمان عقل اوست، آنرا که عقل نیست دین هم نیست».

۴ - شناخت جامعه، استفاده از ساینس و تکنالوژی و انکشاف صنایع:

برتری اروپائی ها در عصر حاضر ناشی از پیشرفت آنها در زمینه های اقتصادی، علمی، تکنالوژیکی و فرهنگی است. افغانستان و سایر کشورهای اسلامی وقتی با آنها برابری میتوانند که جامعه را بشناسند، ساینس و تکنالوژی جدید را در آن بکار بگذارند و به انکشاف صنایع بپردازند. طرزی تقلید کورکورانه اروپائی را نمی خواست و مثال جاپان را میداد که چگونه با حفظ ارزشهای ملی خود توانست از مزایای تکنالوژی اروپائی بهره مند شود.

۵ - «زنان نیم پیکره مردان در جامعه هستند»:

طرزی با تأکید بر نقش برجسته زنان در دوران خلافت عباسی می گفت: زمانیکه تمام زنان و مردان اروپا بیسواد بودند، زنان مسلمان به حیث شاعر و هنرمند و حتی در مقامهای اداری کار میکردند. او در مورد اهمیت تعلیم و تحصیل زنان استدلال میکرد که: فقط زنان تعلیم یافته و منور میتوانند همسران و مادران خوب باشند و همین زنان اند که اطفال را که آینده متعلق به آنها است، بار می آورند. طرزی به استناد حدیث مبارک که «زنان نیمی از پیکره مردان هستند»، استدلال میکرد که بدون پیشرفت این «نیمه اجتماع» نمیتوان نیمه دیگر آنرا بطور کامل و سالم انکشاف داد. او می گفت که اسلام بر مبنای مساوات بین همه اعم از زن و مرد استوار است و میخواست بدینوسیله احساس خودآگاهی و اعتماد به نفس را به منظور تقویة تفکر معقول و «دفاع از خود» بین زنان کشور ایجاد نماید. به نظر او: این هدف وقتی برآورده می شود که زنان تعلیم یافته و آگاه شوند تا بتوانند برای فامیل، فرزندان و در نهایت برای جامعه عناصر مفید و فعال بار آیند. اوحی اصرار میکرد که نقش تعلیم و تربیه زنان اگر بالاتر از مردان نیست، به هیچ وجه کمتر از آنان نمی باشد.

اینجاست که طرزی اولین مرد متفکر در نهضت زنان کشور بود و نظریات او سرلوحه اساسی اقدامات رژیم امانی در مورد زنان محسوب میشود که اینهم انگیزه و بهانه بزرگتر قیامها در برابر دولت گردید.

۶ - مبارزه با خرافات و نقش تعلیم و تربیه:

کوتاهی علمای دینی در رهنمائی درست مؤمنین، نه تنها به بی خبری و نا آگاهی همه جانبه از دینا انجامید، بلکه به پذیرش افکار و اعمال غیر اسلامی نیز منجر شد که در اثر آن عقاید عامیانه و خرافات جاگزین دین عقلی گردید و مسلمانها تدریجاً اعتماد به نفس، اتحاد و نیرومندی را با قوه تحرک و بالاخره نقش رهبریت در علوم و فرهنگ را از دست دادند. در ارتباط لازم به تذکر است که افکار طرزی در مورد فرهنگ و تعلیم و تربیه در افغانستان شباهت با افکار سیداحمد خان بریلوی در هند دارد که موصوف تمام زندگی خود را وقف کرد تا تعصبات و خرافات اسلامی را که مدنیت غرب را بدعت می پنداشت، از اذهان علما و مردم برطرف کند. این همان اندیشه بود که «ترکان جوان» درباره «اسلام مدرن» در پیش گرفته بودند، با این تفاوت که سیداحمدخان میخواست رابطه مسلمانان هند را با انگلیس ها دوستانه سازد، در حالیکه طرزی تجددگرائی را یگانه وسیله میدانست که مسلمانان توسط آن در برابر قوتهای استعماری انگلیس مقاومت نمایند. بنابراین جهان بینی سیاسی طرزی به تاسی از پان اسلامیزم سیدجمال الدین افغان و «جنیش ترکهای جوان» در افغانستان بیشتر از نفوذ افکار وارد شده از هند بود و به همین دلیل ترکها در دوره امانی در افغانستان نقش فعالتر بازی کردند.

۸ - پان اسلامیزم و ناسیونالیزم:

طرزی در برابر نفوذ قدرتهای استعماری در کشورهای اسلامی جداً از وحدت مسلمانها (پان اسلامیزم) دفاع میکرد و معتقد بود که: مسلمانها متعلق به یک امت هستند و امت تمام واحد های سیاسی را در «وطن» که مردم آن ملت

۲- (نوید، سنزل: واکنش های (عکس العمل های - مصحح پورتال) مذهبی و...، صفحه ۵۶)

را تشکیل میدهد، دربر میگیرد. بناً پان اسلامیزم و ناسیونالیزم (ملنگرائی یا ملیگرائی) نقیض همدیگر نیستند. به نظر او: «ملت بدون وطن، وطن بدون ملت و هر دو بدون حکومت و حکومت بدون پادشاه مثل موتریست بدون انجن.»

مشکلات در تطبیق بعضی از نظریات طرزی:

جای شک نیست که اشاعه نظریات محمود طرزی معقول و خیراندیشانه برای آینده افغانستان بود، اما متأسفانه در بعضی موارد از واقعیت های عینی جامعه و روحیه عنعنه گرای مردم و همچنان ایجابات سیاسی آنوقت دورتر میرفت. بخصوص که شاه امان الله در تطبیق نظریات او در چند مورد دچار ابهام و مشکل گردید و در بعضی موارد دیگر شاه از آنچه محمود طرزی تأکید بر «شناخت جامعه» میکرد، پا فراتر گذاشت و از جدیت و سرعت عمل بیش از حد کار گرفت که مقتضی با شرایط عینی و ذهنی جامعه نبود، آنهم در سالهای اخیر که شاه تاحد زیاد زیر تأثیر تحولات ترکیه و ریفورم های کمال اتا ترک قرار گرفت و بخصوص بعد از برگشت از سفر اروپا فریفته ظاهر تجدد اروپائی گردید. در این ارتباط فقط به یکی دو موضوع مهم اشاره میکنم که موجب مخالفت شدید عناصر محافظه کار مذهبی با اقدامات و اصلاحات شاه امان الله شد:

یکی از این موضوعات همانا مسئله همسوئی پان اسلامیزم و ناسیونالیزم و به تأسی از آن طرح موضوع انتقال خلافت اسلامی به افغانستان بعد از سقوط «خلافت عثمانی» بود. ریشه اصلی این موضوع باز هم برمیگردد به نظر طرزی که مدعی بود: «پان اسلامیزم و ناسیونالیزم با هم در تناقض نیستند.» واضح است که این نظر طرزی از شرایط آنوقت ترکیه عثمانی که زیر فشار رقابت های استعماری انگلیس و روسیه قرار داشت و سیدجمال الدین افغانی با عده از «جنبش ترکان جوان» بروحدهت مسلمانها در برابر قوای استعمارتأکید میکردند و این وحدت اسلامی «پان اسلامیزم» را نوعی از ناسیونالیزم می پنداشتند، نشأت میکند.

باید گفت که این نظر اصولاً توأم با یک اشتباه «مفهومی یا احساسی» بود، زیرا مفکوره پان اسلامیزم بر مبنای اصل «امت مسلمه» استوار است که ساحة آن همه بلاد اسلامی را بدون تفریق احتوا میکند، در حالیکه ناسیونالیزم (ملنگرائی یا ملیگرائی) بر مبنای مفهوم «ملت» مطرح میشود که شامل محدوده خاص یعنی حدود سیاسی یک کشور میگردد. همین محدودیت ساحة است که علایق ملی را برای مردمی که در آن ساحة زندگی مشترک، منافع و آرزوهای مشترک و مسوولیت های مشترک دارند، به وجود می آورد. بنابراین همانطوریکه منافع ملی و بین المللی حتماً در یکدیگر مدغم نمی باشند، منافع پان اسلامیزم که در حقیقت یکنوع «بین المللیت اسلامی» را معنی میدهد، با ناسیونالیزم نیز حتماً همونوا خواهد بود. لذا مسئله «خلافت اسلامی» بطور عموم و انتقال آن در افغانستان بخصوص همگام با مشکلاتی بود که شاه امان الله از قبول آن منصرف شد و اینکار باعث ایجاد اختلاف جدی بین شاه و علمای محافظه کار مذهبی و بعضی هواداران خلافت گردید. برای روشن شدن موضوع لازم به تذکر است که:

باحصول استقلال افغانستان و موفقیت جنگ سوم افغان - انگلیس از یکطرف و سقوط خلافت عثمانی از طرف دیگر و همچنان پیشرفت روسها بطرف جنوب و موجودیت قوای استعماری انگلیس در هند همه یک حالت تهیج و تحرک مسلمانها را بخصوص در آسیای میانه و هندوستان و همچنان قبایل سرحدی مبنی بر ایجاد یک خلافت اسلامی که مرکز آن کابل باشد، بار آورده بود. همه توقع داشتند که شاه امان الله به حیث خلیفه مسلمانها باید در راه آزاد ساختن و رهائی این سرزمین ها از یوغ استعمار همدست و همکار شود. شاه امان الله به تأسی از نظر محمود طرزی نخست در این راه قدم گذاشت و از جنبش خلافت به حیث یک سمبول وحدت مسلمانها عملاً حمایت کرد، ولی وقتی متوجه موفقیت و توان اقتصادی و نظامی خود شد، از آن دست کشید و پیشنهاد خلافت را زیر سؤال برد. این موضوع هنگامیکه «معاهده افغان - ترکیه» در لویه جرگه ۱۳۰۳ مطرح گردید، بحث های جدی و همه جانبه را به وجود آورد. عده ای به طرفداری از انتقال خلافت به افغانستان ابراز نظر کردند و عده ای دیگر آنرا بی لزوم و مشکل دانستند. شاه امان الله با ارائه دلایل مقنع باین بحث طولانی پایان داد و خطاب به وکلای لویه جرگه گفت: «اولاً باید که جمعیه العلماء اسلامیة بیشتر از دیگر مذاکرات این مسئله را بسنجند که آیا نفس خلافت در این عصر حاضر مفید است، یا نه؟ و آیا خلیفه که معین شود، میتواند تمام مسلمانان روی جهان را اداره کند، یا نه؟ و آیا این مسئله قابل یقین است که به او امر یک خلیفه ترکی، مسلمانان هند که زیر فشار حکومت انگریزی و مردم مصر که طبعاً طرفدار حکومت محلی و مردم عرب که ذاتاً میلان بسوی شریفه مکه و اهالی مراکش که ظاهراً بسوی امیر

شان تمایل دارند، اجرات و رفتار خواهند کرد، یانه؟ بعد از فیصله شدن این مسئله و حتمی بودن خلافت باز متفقاً تعیین موضع خلافت را نموده و فیصله نمایند که چقدر قوای مادی و معنوی در خلافت ضروریست... خلاصه اینکار بجای منافع، یک گونه نفاق و تفرقه را بین اهالی تولید خواهد نمود... من بقول شما و دیگران این بارگران را که ظاهراً در راه آن اشکالات بی پایان را مینگرم، قبولدار شده نمیتوانم و به نفاق عالم اسلام رضامند نیستم..»^۳

شاه در ادامه بحث گفت: «من به آواز بلند میگویم که خلافت بطرز و صورتی که بود و سوا از مفاد رقبه حکمرانی خویش نقطه نظری نداشت و بدر و مصائب عالم اسلام نمی پرداخت... و نیز لازم است که خلیفه درامورات دنیوی مسلمانانیکه در تحت حکومتش نباشد، طبعاً و عقلاً مداخله نرزد و اگر بنماید آیا ایران، هند، مصر، مراکش، تونس، الجزایر، افغانستان، چین و غیره مسلمانان عالم بلا عذر و ضرر و تکلیف به امتثال او امرش پرداخته میتوانند؟ نی ابدأ! بخیال عاجزانه ام دوره خلافت بدرد نمیخورد و خلیفه بجز از اینکه خودش و مملکتش را دوچار مصائب کبری و هدف اسهام اعدا بگرداند، دیگر فائده را به اسلام عاید نخواهد کرد، چنانچه اگر فعلاً از ترکیه موجب الغای خلافت استفسار شود، علی الفور بجواب همین کلمه را خواهد گفت..»^۴

شاه امان الله میدانست که قدم گذاشتن در این راه منافع ملی افغانستان را شدیداً به مخاطره می اندازد و کشور را مجدداً زیر فشار دو قدرت بزرگ روس و انگلیس قرار میدهد، چنانچه فشارهای وارده از طرف روسها (باوجود معاهده دوستی) شاهد این خطر بود. اصرار بر موضوع آزادی خبوه و بخارا و همکاری با آزادیخواهان آنجا خطر جنگ روس و افغان را بار می آورد و در آن حالت زمینه پیشرفت مجدد انگلیسها را در افغانستان نیز فراهم میکرد که البته تجزیه افغانستان در قبال آن بسیار محتمل بود. به همین دلیل شاه با اینکه به فراخوانی کنفرانس اسلامی در کابل موافقت کرد، ولی موقف کلی او نسبت به موضوع خلافت و تعقیب یک سیاست «پان اسلامیستی» و همچنان حمایت عملی از جنبش آزادیخواهان آسیای مرکزی و هند، محض برای حفظ منافع عالیای افغانستان تدریجاً تغییر کرد. اینکار بدون شک علمای دینی، مخصوصاً علمای دیوبندی و حضرات مجددی را که از حامیان جدی خلافت بودند، ناراحت ساخت و همین اختلاف در جلسات بعدی لویه جرگه ۱۳۰۳ (۱۹۲۴) پغمان انگیزه مخالفت آنها با اصلاحات پیشنهادی شاه گردید و حتی شاه را متهم به همسویی با روسیه ساختند. قابل تذکر میدانم به همان اندازه که گروپ محافظه کار مذهبی در راس آن دو شخصیت محترم و روحانی خانواده مجددی به حمایت از برنامه های اصلاحات و مخصوصاً موضوع استقلال پرداختند و اما بعد از وفات مرد بزرگوار شمس المشایخ در ۱۹۲۳، بساط تفاهم و حمایت از هم پاشید و در پایان این مخالفت ها منجر به برخورد ها با رژیم و شخص شاه گردید که البته دست انگلیس ها در ایجاد این وضع شریک بود.

موضوع دومی که شاه امان الله در تطبیق نظر محمود طرزی قدم فراتر از اصل «شناخت جامعه» گذاشت و موجب بروز مخالفت ها با شاه گردید ، همانا موضوع نقش زنان و مسئله تعلیم و تربیه آنها بود که از طرف علمای محافظه کار مذهبی بالاتر از «بدعت» یعنی یک عمل «کفری» تلقی شد. جریان این موضوع را من در کتاب «زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد» بطور مفصل بحث کرده ام که چگونه اینکار وسیله تبلیغ عناصر داخلی و خارجی در کشور شد و با در نظر داشت سائر عوامل در سقوط دوره امانی به حیث یک حربه مؤثر نقش بازی کرد. در پایان اذعان میدارم که علامه محمود طرزی در تاریخ معاصر کشور شخصیتی بود که تهداب تجددگرایی را با همسویی اسلام واقعی در افغانستان بنیاد گذاشت و افکار عالی او تا هنوز که هنوز است از ارزش خاص برخوردار

۳- (رویداد لویه جرگه ۱۳۰۳، صفحه ۶۸ و ۶۹)

۴- (رویداد لویه جرگه ۱۳۰۳، صفحه ۸۲)

۵- (در این ارتباط به کتاب پرمحتوای داکتر عبدالرحمن زمانی، «توطئه های انگلیس علیه حکومت امانی» چاپ جلال آباد، ۲۰۱۳، مراجعه شود)

۶- (داکتر سید عبدالله کاظم: زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد - یک بررسی تحلیلی تاریخی، کابل ۲۰۰۵، صفحات ۱۵۶ - ۱۷۱)

بوده و در راه تحول جامعه بسوی تجدد باید سرمشق نسل های آینده باشد. کاش حکومت های بعدی جسد او را مثل علامه سیدجمال الدین افغان بعداً به کابل می آوردند و در جوار استاد بزرگوارش مدفون میکردند، زیرا کسیکه سزاوار این افتخار را داشت، فقط علامه طرزی بود که متأسفانه تا اکنون به این موضوع هیچ توجه صورت نگرفته و مقبره این شخصیت والامقام هنوز در بیرون کشور قرار دارد.

پایان

د پانو شمیره: له ۶ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ